

جایگاه تعامل و سیاست‌ورزی در رزم‌نامه‌ی حماسی رستم و اسفندیار چگونه است؟ نگارنده، به همین منظور چندبار کل این داستان را از شاهنامه‌ی فردوسی (نسخه‌ی شماره‌ی ۴-۳ از مجموعه‌ی سه جلدی) به تصحیح ژول مل از نظر گذرانده است. نتایج به دست آمده از این تحقیق بیانگر این نکته است که در یکی از مشهورترین منظومه‌های حماسی شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار)، مسئله‌ی تعامل و رایزنی میان قهرمانان ضرورتی سیاسی، اجتماعی و نظامی تلقی شده و گسترش یافته است. تعامل و گفت‌وگو یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های تمدن و رشد یافتگی یک جامعه است. رستم، نماینده‌ی خرد پرورده‌ی قوم ایرانی است و از چنین خردمندی، جز عمل خردورزانه سزاوار نیست.

## کسورژها

گفت‌وگو، تعامل، رستم و اسفندیار، ضرورت، خردورزی.



حمید اکبرپور  
کاشف‌الناس ارضی زبان و لب فارسی  
و دبیر دبیرستان‌های پایل



به یاران چنین گفت کز رای شاه  
مرا گفته بُد کار رستم بسیج  
نکردم نرفتم به راه پدر  
بسی رنج دارد به جای سران  
همه شهر ایران بدو زنده‌اند  
(ایات ۲۶۱۱-۲۶۰۷ از نسخه‌ی شماره‌ی ۳ و ۴ شاهنامه / به تصحیح ژول مل)

مأموریت اسفندیار به وسیله‌ی گشتاسب تعیین شده است. او چه نزد پدر و چه در حضور مادر بزرگی‌های رستم را پاس می‌دارد و می‌گوید اگر رستم به فرمان من بیاید هرگز از من سخن سرد و ناگوار نمی‌شنود.

چو رستم بیاید به فرمان من / ز من نشنود سرد، هرگز سخن (همان، ۲۵۷۸)

این درنگ او در کنار رود هیرمند، پیش از هر اقدامی او را به یک شاهزاده‌ی فرهیخته و آشنا به سیاست‌ورزی بدل می‌کند؛ هرچند پدرش گشتاسب دکتربین قهر و تهدید دارد. اسفندیار که مأمور به انجام رساندن فرمان پدر است، لشکر خود را به سوی زابل می‌آورد. در کنار رود هیرمند متوقف می‌شود و سراپرده می‌زند. دستور می‌دهد بزرگان لشکر به نزد او بیایند. به یاران خود می‌گوید من از فرمان شاه سرپیچی کردم و از راه دور شدم. در عین حال مأموریت رستم است. اما رستم بزرگ است و شأن والایی دارد... این نگاه خوب انسانی موجب می‌شود که او نخستین گام را برای گفت‌وگو با رستم بردارد. نماینده‌ای که برای ابلاغ پیام برمی‌گزیند ویژگی‌های منحصر به فردی دارد. به جهت ظاهر و چهره جنگ‌جو، شکوهمند و آراسته است. به جهت باطن، تیزهوش (تیزویر)، دانا، خوش حافظه (دراک) و سخن‌گوست و همه‌ی این‌ها برای آن است که رستم بتواند او را فریب بدهد. پیام قرار است شفاهی ابلاغ شود. اما پیام چیست؟ به راحتی خودت را تسلیم کن تا مجبور نشوم به خشونت متوسل گردم.

پیک اسفندیار، بهمن، به زابل می‌آید. خانواده‌ی رستم به خوبی از او استقبال می‌کنند تا جایی که زال، خود به پیش‌باز او می‌آید. بهمن، پیش از دیدار نزدیک با رستم، زور و هوشمندی او را با غلتاندن سنگی از کوه در محل شکار او می‌آزماید و به این ترتیب در می‌یابد که رستم سنگ کوچکی نیست که اسفندیار بتواند او را با تپایی از سر راه خود بردارد. (همان، ۲۷۲۴).

بهمن سلام اسفندیار و لشکرش را به رستم می‌رساند. رستم نیز او را به بزم دعوت می‌نماید و از او پذیرایی می‌کند. رستم در این پیام از اسفندیار به نیکی یاد می‌کند. او را شیردل، مهتر و نامدار می‌خواند و به خردورزی دعوت می‌کند. خود را مؤمن می‌داند



# تعامل و سیاست‌ورزی در رزم‌نامه‌ی اسفندیار

و دوست دارد که اسفندیار را رودرو ببیند. سپس از خدماتش می‌گوید. آن‌گاه خود را بی‌گناه می‌شمارد و به راحتی در می‌یابد که این ادعا بهانه‌ای بیش نیست و نصیحتش می‌کند:

مگو آن چه هرگز نگفته‌ست کس

ز مردی مکن باد را در قفس (همان، ۲۸۰۳)

## عامل و گفت‌وگو یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های تمدن و رشد یافتگی یک جامعه است

رستم پیکی به زابل می‌فرستد و از پدرش می‌خواهد ایوان‌های قصر را هر چه مجلل‌تر بیاورد. و منتظر مهمان باشد، مهمانی که پرکینه و جنگ‌خواه است.

رستم، که حجم خطر و فتنه را دریافته است، شروع به تدبیر می‌کند. در آغاز عکس‌العملی تلافی‌جویانه ندارد. او سعی می‌کند با مهربانی، روحیه‌ی سرکش و ستیزه‌جویانه‌ی جوانی چون اسفندیار را تعدیل کند و به مسالمت بکشاند. او چون حریفان خود، اسفندیار و بهمن شتاب‌زده نیست.

### دیدار نخست میان رستم و اسفندیار

در این دیدار، رستم به اسفندیار درود می‌دهد و می‌گوید من از خداوند خواسته‌ام تا مرا راهنمایی کند.

پس از آفرین گفت‌وگو یک خدای

همی خواستم تا بود رهنمای (همان، ۲۸۶۷)

سپس اسفندیار را به نشست و گفت‌وگو دعوت می‌کند و به او اطمینان می‌دهد که در درستی سخن من، خداوند گواه است و خرد راهنمای من است. رستم دعوت خود را رسمی می‌کند. اسفندیار در مقابل، بهانه‌ی نگاه داشت فرمان پدر را دارد. به این معنی که نه سر جنگ دارد و نه رأی درنگ و به سخنی دیگر به سختی از نمک‌گیر شدن می‌هراسد. اسفندیار نیز به نوبه‌ی خود به رستم پیش‌نهاد می‌دهد که بیا و مردانگی کن و پایت را در بند بگذار. در ضمن او را با وعده‌هایی تطمیع می‌کند.

رستم در پاسخ می‌گوید من از خداوند خواسته بودم که با این دیدار دلم را شاد کنم. ولی ترس من این است که دیو میان من و تو راه پیدا کند. اسفندیار نشست با او را می‌پذیرد.

تو را آرزوگر چنین آمده است

یک امروز با می بسایم دست (همان، ۲۹۲۵)

رستم به خانه برمی‌گردد. لباس مهمانی می‌پوشد و منتظر می‌ماند. از آن سوی اسفندیار از گفته‌اش پشیمان می‌گردد و می‌گوید ما کار سخت را آسان گرفتیم. بنابراین من نه به ایوان رستم می‌روم و نه او را دعوت می‌کنم.

### دیدار دوم

عصر همان‌روز دیدار دوم اتفاق می‌افتد. رستم برای گله‌گذاری می‌رود. این در حالی است که او «گرز گاو پیکر» را در دست دارد و بسیار عصبانی به نظر می‌آید. اسفندیار به پیش‌باز رستم می‌آید. در این دیدار نیز رستم آغازگر سخن است.

ادبیات اسفندیار تند، گستاخانه و توهین‌آمیز است. در مقابل ادبیاتی را که رستم به کار می‌بندد مطای خردمندانه، نرم و احترام‌آمیز است

بدو گفت رستم که ای پهلوان نوآیین و نوشاخ و قرخ جوان خرامی نیززید مهمان تو چنین بود تا بود پیمان تو؟! (همان، ۸۰-۲۹۷۹)

سخن رستم تند و طعنه‌آمیز می‌شود. او هنرهایش را به یاد اسفندیار می‌آورد و به او گوشزد می‌کند و می‌گوید دوست داشتم با تو رابطه‌ی دوستانه داشته باشم. اسفندیار رستم را دعوت به آرامش می‌کند و از او می‌خواهد تا در مجلسش شرکت نماید. با این وجود جهت تحقیر رستم، او را به دست چپ خود می‌نشانند.

جهان دیده گفت این نه جای من است

به جایی نشینم که رای من است (همان، ۳۰۰۸)

رستم به نرم‌ترین نوع بیان توسل می‌جوید. انگار پدری است که دارد با دل‌سوزی زشت و زیبایی‌های زندگی را به فرزندش می‌آموزد و نگران تباهی اوست. این نشانه‌ی شعور و بزرگی بشری



اوست که نگران سرنوشت حریف احتمالی خود در جنگ باشد. اما جواب اسفندیار سخت تلخ، گزنده، جاهلانه و بدبینانه است.

که پیر فریبنده کانا بود

اگر چند پیروز و دانا بود (همان، ۲۲۴۴)

به هر ترتیب اسفندیار دعوت رستم را نمی پذیرد، چون می پندارد رستم قصد فریب و به تسلیم کشاندنش را دارد.

تو چندین همی بر من افسون کنی

که تا چنبر از یال بیرون کنی (همان، ۲۲۴۵)

بدو گفت رستم کزین گفت و گوی چه آید مگر کاهش آب روی  
به یزدان گرای و ز یزدان گشای که اوی است بر نیکویی رهنمای  
(همان، ۱۹-۳۵۱۸)

رستم علاوه بر این‌ها، انتقادهای تندی به اسفندیار و افکار او دارد.

بگفت ای گزیده یل اسفندیار ای سیر ناگشته از کارزار  
بترس از جهان دار یزدان پاک خرد را مکن با دل اندر مغاک  
من امروز نی بهر جنگ آمدم بی پوزش و نام و ننگ آمدم  
تو با من بدی را چه کوشی همی دو چشم خرد را بیوشی همی  
(همان، ۴۲-۳۷۳۹)

مواد ادبیات به کار گرفته شده‌ی رستم در مواجهه با اسفندیار عبارت‌اند از: نصیحت<sup>۱</sup>، انتقاد<sup>۲</sup>، تذکر به مقدسات و باورها<sup>۳</sup>، تهدید<sup>۴</sup>، تفاخر<sup>۵</sup> و پرخاش<sup>۶</sup>. این عناصر در اغلب مواقع به هم تنیده‌اند. ادبیات مورد استفاده‌ی اسفندیار نیز عبارت‌اند از: تهدید<sup>۷</sup>، احترام<sup>۸</sup>، تحقیر<sup>۹</sup>، تفاخر<sup>۱۰</sup>، توجیحات نامعقول از رفتار خود<sup>۱۱</sup> و تمسخر<sup>۱۲</sup>

چرا رستم با همه‌ی توانمندی طبیعی و اکتسابی خود گزینه‌ی گفت‌وگو را برمی‌گزیند؟ رستم نماد خردورزی است و جز این از او انتظار نمی‌رود.

این بار لحن رستم سخت و تلافی‌جویانه می‌شود.

تو را بر تک رخس مهمان کنم

سرت را به گوپال درمان کنم (همان، ۲۲۶۰)

حال که مهمانی مرا نمی‌پذیری تو را مهمان سُم‌های اسبم می‌کنم و این بیماری غرورت را درمان می‌سازم. دیدار دوم با همین ادبیات خشن، پرخاش‌جویانه و جنگ‌طلبانه پایان می‌یابد.

### دیدار سوم یا پرده‌ی نهایی نمایش

رجزهای رستم در این دیدار نصیحت‌گونه است و نمی‌خواهد بی‌گدار به آب بزند. نه تنها برای خود، که بنا بر یزدان شناسی‌اش (پرهیزگاری) و نیز عاطفه‌ی پدرا نه‌ای که نسبت به اسفندیار دارد، از این زمان به بعد دیگر نشستی میان او و اسفندیار رخ نمی‌دهد. اگر گفت‌وگویی است بر پشت اسب‌هاست، در هیئتی کاملاً نظامی. ادبیات اسفندیار تند، گستاخانه و توهین‌آمیز است. در مقابل ادبیاتی را که رستم به کار می‌بندد خردمندانه، نرم و احترام‌آمیز است. رستم‌گاه در لباس یک مرشد پرهیزگار می‌خواهد با نرمی درشتی به هم در، شاگرد چموش خود را سر به راه کند.

رستم اگر مجبور به جنگ شود برای حفظ آزادی خویش است. او، برای حفظ همین آزادی، حاضر شده است آبرومندانه و در کمال عزت با اسفندیار مدارا کند. این مدارا تا آن‌جاست که به عزت او گزند نمی‌رسد. چون عزت در چشم رستم مساوی با آزادی است. پس رستم به هر بهانه‌ای نخواهد جنگید، هرگاه بتواند در سایه‌ی گفت‌وگو عزت خود را پاس بدارد بر آن پای می‌فشارد. چرا رستم با همه‌ی توانمندی طبیعی و اکتسابی خود گزینه‌ی گفت‌وگو را برمی‌گزیند؟

رستم نماد خردورزی است و جز این از او انتظار نمی‌رود. او می‌تواند با خدا آبروی خود را معامله کند و برای کسب رضایت یزدان به مصالحه و تعامل نرم‌افزاری با حریف تن بدهد.

## پژوهش

۱. تو آن کن که از شهریاران سزاست به‌مردی زدل دور کن خشم و کین (همان، ۹-۲۸۰۸)
۲. مگو آن چه هرگز نگفته‌ست کس (همان، ۲۸۰۳)
۳. ز یزدان و از روی من شرم‌دار (همان، ۲۲۳۷)
۴. بخندید رستم ز اسفندیار (همان، ۳۱۵۹)
۵. تو بر راه من بر ستیزه مریز (همان، ۲۸۰۶)
۶. هنر بین و این نامور گوهرم (همان، ۳۰۱۰)
۷. سر جادوان را بکندم ز تن (همان، ۳۱۲۳)
۸. چنین گفت با او یل اسفندیار تو فردا ببینی ز مردان هنر تن خویش را نیز مستای هیچ (همان، ۳۲۰۱-۳)
۹. تن پیلتن را به بر در گرفت که یزدان سپاس ای جهان پهلوان (همان، ۸۱-۲۸۸۰)
۱۰. خروشید چون روی رستم بدید فراموش کردی تو سگری مگر (همان، ۴-۲۷۲۳)
۱۱. وقتی پشوتن اسفندیار را به تأمل دعوت می‌کند او در پاسخ می‌گوید: چنین داد پاسخ ورا نامدار بدین گیتی اندر نکوهش بود (همان، ۵۵-۲۹۵۴)
۱۲. بخندید و گفت اینک آراستم (همان، ۳۴۰۸)

## منابع

فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه (مجلد سوم و چهارم) به تصحیح ژول مول، تهران، سخن، چ ۴، ۱۳۷۳ •